

باسمه تعالی

هانری کربن و بحث «تخیلِ خلاق» در عرفان ابن عربی

متنی که پیش در پیش رو دارید خلاصه و گزینشی است از کتاب «تخیلِ خلاق» در عرفان ابن عربی از جناب پروفیسور هانری کربن. امید است مطالعه آن برای عزیزان مفید افتد. طاهرزاده

ص ۴۲- در ظرف خیال، «روح»، جسمانی و «جسم»، روحانی می‌شود.

۱۴۳- قوه‌ی خیال، اندام ادراکی خاصی است که حالت تجلی دارد و قادر است داده‌های حسی را به رمز و حوادث تاریخی را به سرگذشت‌های رمزی تبدیل کند. تاویل مربوط به اندامی است که بتواند تجلیات را درک کند و به صورت‌های مرئی، شأنی تجلی‌گونه و انکشافی بیخشد و آن، همان خیالِ فعال است.

۱۵۳- توحید انتزاعی و دین ظاهری نمی‌تواند امکان یک مواجهه‌ی الهیِ ترمبختی را با حقیقت فراهم سازد، نادیده گرفتن عرفان و طریقت باطنی موجب می‌شود نتوانیم اسلام را درست بشناسیم و درست معرفی کنیم.

۱۶۱- خیال فعال، علمی است که نه به براهین عقلی تن می‌دهد و نه به قضایای هندسی، نوعی تشرف به شهود است و نه چیزی مثل خیال‌پردازی. مشاهده‌ای است خاص با نظر به آنچه اگر در مکانی نبود، مشاهده نمی‌شد به همان معنایی که شهودهای تجلی‌گونه و شهودهای جذبه‌آمیز در حالت رؤیا و یا در حالت بیداری راه‌یابی به عالمی با ساحت دیگر می‌باشند. مثل آن که در خبرها می‌یابیم که پیامبران و یا اولیاء الهی با شیطان برخورد‌های تندی دارند و او را از خود می‌رانند. این وقایع در تاریخی که دارای زمانی خاص باشد، واقع نمی‌شود بلکه وقوع آن در ساحت دیگری است به نام خیال فعال.

۲۲۸- خطر را کدساختنِ خویش در فلسفه‌ی مفهومی تهدیدمان می‌کند.

۲۴۴- خیال فعال یا خلاق به عنوان قوه‌ای میانجی، شرط محبت کامل یعنی محبت عرفانی است. در این مرتبه، ساحت روحانی یا روح مطلق، خویش را در صورت جسمانی متجلی می‌سازد. این صورت می‌تواند یک شخص محسوس باشد که قوه‌ی خیال آن را تبدیل به یک مظهر می‌کند یا صورت مثالی باشد که قابل ادراک است. این محبوب حقیقی است که خویش را در قالب این مظهر متجلی می‌سازد ... بنابراین محبوب حقیقی و نامرئی باید از طریق خیال فعال در قالب یک صورت عینی مُمثّل شود. عارف از طریق خیال فعال به نوعی از وجود که برای شهود آن قوه‌ی ممتاز قابل ادراک است، دست می‌یابد، با چشمی که مناسب آن حضرت است.

۲۸۶- تخیل عوالم، تخیل خدای خویش، تخیل رمزهای خویش، مطابق با فعل اولیه‌ی خالق در مقام تخیل عالم است که به همراه خود تخیل‌های تکرارشونده را دارا است و به همان دلیل، خلقت تکرارشونده است. همان تخیل تجلی‌گونه‌ی خالق، خلقت را در وجود بشری دمبدم تجدید می‌کند، وجود بشری که خداوند او را به مثابه‌ی تصویر کاملِ خویش متجلی ساخته و در آینه‌ای که همین تصویر باشد، حضرت او را که انسان تصویر اوست به خودش نشان می‌دهد. به همین دلیل است که خیال فعالِ انسان نمی‌تواند پندار واهی باشد مگر آن که انسان، وفاداری خود به واقعیت را از دست بدهد که توهم، جای تخیل را می‌گیرد. ولی در صورت وفاداربودن به آن واقعیت الهی که تخیل آشکار می‌سازد، آن تخیل حقاً رهایی‌بخش است وقتی در خیال متوجه‌ی اشارات آن باشیم و نه آن که به خیال مشغول شویم، بلکه متوجه‌ی حلقه‌ی واسطه‌بودن آن شویم - واسطه‌ی بین عالم غیب و عالم شهادت - .

۲۸۸- خیال، همان جایگاه نوری موجودات روحانی یعنی فرشتگان و ارواح است که در آن جایگاه، شکل و قالب صور نورانی خویش را پیدا می‌کنند و از آن جا که در این مرتبه مفاهیم محض و داده‌های حسی به هم می‌رسند و در قالب تصاویر فراهم آمده برای حوادثِ حکایت‌های معنوی، محقق می‌گردند. لذا می‌توان گفت این مرتبه‌ی خیال، علاوه بر این، همان جایگاهی است که تمامت «تاریخ الهی» در آن محقق شده است، وقایعی که در عالم محسوس قابل درک نیست چون اساساً حکایاتی رمزی می‌باشند.

۲۸۹- خیال فعال اساساً اندام تجلیات الهی است، زیرا خیال، اندام خلقت است و خلقت اساساً تجلی الهی است. خیال فعال نیت الهی را عملی می‌کند، همان نیت «گنج نهان» که مشتاق شناخته شدن است.

۲۹۳- آن چه ماسوای حق است به یک معنا ماسوای حق نیست، بلکه همان صورت تجلی است که حق در آن عیان شده و از آن جایی که آن صورت همان خیال است، پس حکایت از چیز دیگری دارد که بیش از خود آن صورت است. این صورت بیش از ظهور است، تمثّل است و به همین دلیل تأویل پذیر است.

۲۹۳- بدون خیال فعال، تعالی‌های نامتناهی که به واسطه‌ی توالی تجلیات در یک موجود پدید می‌آید، امکان پذیر نخواهد بود.

۲۹۴- آری! اگر خیال فعال از وظیفه‌ی متعالی‌اش محروم شده باشد فقط می‌تواند امور غیر واقعی یعنی اموری صرفاً خیالی را خلق کند.

آدمی برای آن که بفهمد کدام خدا از طریق خیال متجلی شده است باید خود را بفهمد.

۳۱۱- روایت «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اُنْتَبَهُوا» روشن می‌کند که عالم همان خیال تجلی‌گونه است. عبارت از تجسم‌هایی است که باید تفسیر کرد و از حد آن‌ها فرا رفت و به همین دلیل تنها از طریق خیال فعال است یعنی سطوری که به ماهیت راستین عالم به عنوان «تجسم» واقع شده، می‌توان از یافته‌های خویش فراتر برود و بدین وسیله خود را مستعد تجلیات نوین، یعنی ترقی مستمر سازد.

۳۱۱- عمل اولیه‌ی خیال، تمثیل واقعیات مجرد روحانی در قالب صورت‌های ظاهری یا حسی است که سپس به رمزهایی برای آن‌چه عیان می‌سازند مبدل می‌شوند. پس از آن، خیال هم‌چنان نیروی محرک تأویل است که عبارت از ترقی مداوم نفس است.

۳۲۳- عالم خیال، همان علم خدا پیدایی است، این همان علم به تجلیاتی است که مخصوصاً به عارفان اعطاء شده است. علم خیال از این قدرت خاص برخوردار است که به محالات، وجود می‌بخشد، زیرا واجب‌الوجود نه صورت دارد و نه صفت، ولی حضرت خیال او را دقیقاً در یک صورتی متجلی می‌سازد. لذا از یک طرف می‌فرماید: «لَنْ تَرَانِي» هرگز مرا نخواهی دید، و از طرفی حضرت رسول الله ﷺ می‌فرماید: «من پروردگارم را در زیباترین صورت مشاهده کردم».

۳۲۴- علم خیال همان علم مریا، علم به همه‌ی سطوح آینه‌گون و علم به همه‌ی صورت‌هایی است که در آن‌ها نمودار می‌شود.

هرچند صورت‌ها در آینه ظاهر می‌شوند، ولی واقعاً در آینه نیستند. علم خیال همان علم کشف و شهود بهشتی است.

۳۲۶- خیالات منفصل در عالم مختص به خود وجود دارند و خیال متصل انسان‌ها محل وجود خیالات منفصل است و پیوسته قادر است معانی و ارواح را

دریافت دارد و به آن ارواح، جسمی مثالی اعطاء کند که تجلی آن‌ها را امکان‌پذیر سازد.

وقتی صورت فرشته، خود را در صورتی بشری نشان دهد - مثل نمایاندن صورتی بر صفحه‌ی آیینه- این فعل در مرتبه‌ی خیال منفصل واقع می‌شود و سپس آن صورت خیالی را به مرتبه‌ی خیال متصل ارتقاء می‌دهد.

۳۲۷- قلب، اندام ادراکی است که هم تجربه است و هم چشیدن. در تصوف دل یا قلب یکی از مراکز پیکرشناسی عرفانی است. دارای وظیفه‌ی الهی- بشری است زیرا رؤیت برتر آن، همان رؤیت خداوند است، چرا که قلب عارف همان چشم است، همان اندامی است که از طریق آن خدا را می‌شناسد. او خود را در صورت تجلیاتش بر خود عیان می‌کند.

۳۲۸- عارف، به عنوان انسان کامل، کانون آگاهی الهی است و حق، کانون و حقیقت آگاهی عارف است.

۳۲۹- نیروی قلب، مصداق همّت است و همّت برای عارف نیروی خلاق است. همان‌طور که هر انسانی با و هم خود در قوه‌ی خیال‌اش اشیائی را خلق می‌کند که فقط در همان و هم وجود دارند؛ عارف با همّت خویش چیزی را که در خارج از محل همّت موجود است، خلق می‌کند که این کار مستلزم تجلی یک وجود خارجی است که به چیزی که از قبل در عالم غیب از وجودی مکنون برخوردار است، اعطاء می‌شود. یعنی عارف آن‌چه از قبل به صورت بالفعل در عالم بالاتر موجود است در حضرت عالم محسوس ظاهر می‌کند.

۳۳۱- با توجه به این که خیال فعال، عمل‌کردی تصویرگرایانه دارد، در این راستا خیالاتی را تولید می‌کند که صرفاً بخشی از خیال متصل‌اند و از فاعل خیال

جدایی ناپذیرند و در عین حال آن خیالات واقعاً موجوداند از آن جهت که قوه‌ی خیال عارف در خدمت همّت قرار می‌گیرد که با تمرکز قوه‌ی همّت، قادر به خلق اشیاء یعنی قادر به ایجاد تغییراتی در عالم خارج است به آن نحو که قلب عارف آن‌چه به واسطه‌ی قوه‌ی خیال در آن منعکس شده است را فرافکنی می‌کند.

پی‌نوشت فصل ۴ شماره ۳۲- داشتن علم قلب، علم به تقلیب و دگرگونی حق است که خود را در اشکال تجلی‌وار و صورت‌ها متحول می‌سازد. بنابراین عارف از طریق خود و تحولاتی که در نفس‌اش رخ می‌دهد، حق را می‌شناسد. به همین دلیل فقط قلب پایه و اساس علم الهی است زیرا سایر اندام‌ها چنین استعدادی را ندارند که وحدت در عین کثرت را دارا باشند. عارف‌بودن به معنای تشخیص و تصدیق این صورت‌ها به اعتبار تحولات آن‌ها است. علم قلبی با احتجاج استدلالی مقلدان از اساس متفاوت است. این همان امتیاز کسانی است که حق را از طریق تجلی و شهود می‌شناسند. این همان شناخت حق از طریق حق است.

۳۳۹- خدای کسانی که خود شاهد عینی نیستند،^۱ خدای غایب است. آن‌ها یکدیگر را ندیده‌اند، به همین جهت خدای هیچ‌یک از مقلدان نمی‌تواند او را در بحث در برابر خدای شخص دیگری یاری کند. افراد متخاصمی که نه می‌توانند نظر یکدیگر را ابطال کنند و نه از عهده‌ی اقناع یکدیگر برمی‌آیند، فقط می‌توانند از هم جدا بوده و هر یک از خصم خود ناخرسند باشند. زیرا هیچ عقیده‌ی تبعدی نسبت به مفهوم عقلی دیگری که از طریق تعقل شکل گرفته است، بهتر یا بدتر نیست. در حالی که علم قلب به عنوان علم تقلیب با گشودن عقده‌ی عقیده‌ی تبعدی، آن را دگرگون می‌کند.

^۱ - قرآن می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» (ق/۳۷)

۳۴۱- حق‌نیوش‌بودن، وظیفه‌ی قوه‌ی خیال در حضرت مخصوص به آن است. شهید در آیه‌ی مذکور حاکی از شهود خیالی است. در راستای عمل به دستور پیامبر ﷺ است که فرمود: خدا را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی. این نوع حضور از طریق قوه‌ی خیال حاصل می‌شود. رؤیت مستقیم چیزی است که به رؤیت حواس در نمی‌آید، و با متحقق‌شدن در مقام ولایت، شهود خیالی به شهود قلبی از طریق چشم باطنی یا بصیرت مبدل می‌شود که همان شهود حق توسط خود حضرت اوست و قلب، اندام این شهود است یعنی چشمی که حق، خویش را از طریق آن می‌نگرد.

۳۵۸- به گفته‌ی عبدالکریم جیلی: هر موجود محسوسی دارای روح آفریده‌شده‌ای است که صورتش قائم به آن روح است که آن روح، روحی الهی دارد که قوام‌اش به آن است و آن همان روح القدس است که کمال آن در هر موجود محسوس یا معقول تعین یافته است.